لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

پروردگار تو، كه البته پركنم دوزخ را از جنيان ومردمان همه يك جا[1] (١١٩) .

وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَآءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَآءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾

وهرچيزى را حكايت مى كنيم برتوازاخبار پيغامبران آن چيزى است كه ثابت مى گردانيم بآن دل ترا وآمده است به تودرين سوره سخن درست و پندى ويادآورى براى مسلمانان (١٢٠) .

وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ﴿١٢١﴾

وبگوآنان را كه ايمان نمى آرند عمل كنيد برطـور خـود هـرآئينـه مـانيـز عمـل كنندگانيم (١٢١) .

وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ ﴿١٢٢﴾

وانتظـار كشيـد هـرآئينـه مـانيـز منتظريـم (١٢٢).

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٢٣﴾

وخدا راست علم غيب آسمان ها وزمين وبسوى اوبازگردانيده مى شودكار همه آن پس عبادت كن اورا وتوكل كن براو ونيسـت پـروردگـار تـو بيخبـر ازآنچـه مى‌كنيد (١٢٣) .

سُوْرَةُ يُوْسُفَ

سورهٔ يوسف مكى است وآن يك صدويازده آيت ودوازده ركوع است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداى بخشاينده مهربان .

الٓر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

الٓرٰ اين آيت ها آياتِ كتاب روشن است (١) .

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

هرآئينه مافروفرستاديم آن را قرآن عربى

(١) مترجم گويد درعرف اختلاف رانسبت ميكنند باهل باطل نه باهل حق ويقال قال اهل الحق كذاوخالَفَهُم فِرَقٌ پس استثناى مَنْ رَحِمَ بى تكلف صحيح شد والله اعلم .

باشد که شمادریابید (٢) .

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَآ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ
هٰذَا الْقُرْاٰنَ ۖ وَاِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهٖ لَمِنَ الْغٰفِلِيْنَ ﴿٣﴾

ماحکایت می کنیم برتو بهترین قصه ها بوحی فرستادن خود بسوی تواین قرآن را وهرآئینه حال این ست که تو بودی پیش ازآن از بی خبران (٣) .

اِذْ قَالَ يُوْسُفُ لِاَبِيْهِ يٰاَبَتِ اِنِّيْ رَاَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ
كَوْكَبًا وَّالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَاَيْتُهُمْ لِيْ سٰجِدِيْنَ ﴿٤﴾

یادکن چون گفت یوسف پدرخودرا ای پدرمن هرآئینه من بخواب دیدم یازده ستاره را و خورشید وماه را دیدم برای خود سجده کننده (٤) .

قَالَ يٰبُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلٰٓى اِخْوَتِكَ فَيَكِيْدُوْا لَكَ
كَيْدًا ۖ اِنَّ الشَّيْطٰنَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ﴿٥﴾

گفت ای پسرك من بیان مکن خواب خودرا پیش برادران خود که آنگاه اندیشه کنند درحق توحیله هرآئینه شیطان آدمی را دشمن آشکاراست (٥) .

وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيْكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَاْوِيْلِ
الْاَحَادِيْثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهٗ عَلَيْكَ وَعَلٰٓى اٰلِ يَعْقُوْبَ كَمَآ اَتَمَّهَا
عَلٰٓى اَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ ۗ اِنَّ رَبَّكَ
عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ﴿٦﴾

وچنانکه خواب بتونمود همچنین برگزیندترا پروردگار تووبیاموزد ترا ازعلم تاویل الاحادیث (یعنی تعبیر رویا) وتمام کند نعمت خودرا برتو وبرفرزندان یعقوب چنانکه تمام کرد آن را بردوجدِّتو پیش ازین ابراهیم واسحق هرآئینه پروردگار تودانای استوارکارست (٦) .

لَقَدْ كَانَ فِيْ يُوْسُفَ وَاِخْوَتِهٖٓ اٰيٰتٌ لِّلسَّآئِلِيْنَ ﴿٧﴾

هر آئینه هست درقصهٔ یوسف وبرادرانِ او نشانه هاسوال کنندگان را (٧) .

اِذْ قَالُوْا لَيُوْسُفُ وَاَخُوْهُ اَحَبُّ اِلٰٓى اَبِيْنَا مِنَّا
وَنَحْنُ عُصْبَةٌ ۗ اِنَّ اَبَانَا لَفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۚ ﴿٨﴾

چون گفتند که یوسف وبرادر حقیقی اودوست تراند نزدِ پدرماازماوماجماعتی هستیم هرآئینه پدرِما در خطای ظاهر است (٨) .

اِقْتُلُوْا يُوْسُفَ اَوِ اطْرَحُوْهُ اَرْضًا يَّخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبِيْكُمْ

بِکُشید یوسف را یابیفکنیدش به زمین غیر معلوم تاخالی شود برای شما توجه

وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ٩

پدرشماوتاباشید بعد ازین گروهی شائسته (یعنی توبه کنید) (٩) .

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ
يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ١٠

گفت گوینده ازایشان مَکُشید یوسف را و بیفکنیدش درقعرِ تاریك چاه تا برگیرداو را بعض مسافران اگر کنند گانید (این کاررا) (١٠) .

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ
لَنَاصِحُونَ ١١

گفتند ای پدرما چیست حال توکه امین نمی پنداری مارا بر یوسف وهرآئینه مااورانیك خواهانیم (١١) .

أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ١٢

بفرست اوراباما فردا تا میوه بسیار خُورَد وبازی کند وهرآئینه ما اورا نگاه بانیم (١٢) .

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ
الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ١٣

گفت هرآئینه اندوهگین می کندمرا آنکه بِبَریدش ومی ترسم ازآنکه بخورد اورا گرگ وشماازوی بی خبرباشید (١٣) .

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ
إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ ١٤

گفتند اگر بخورَد او را گرگ وماجماعتی هستیم هرآئینه ما آنگاه زیان کارباشیم (١٤).

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١٥

پس چون بِبُردَندَش و عزیمت کردند که بیفکنندش درقعر تاریك چاه ووحی فرستادیم بسوی اوکه البته خبردار خواهی ساخت ایشان را باین ماجرای ایشان و ایشان نه شناسند (١٥) .

وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ١٦

وآمدندپیش پدرخودشبانگاه میگریستند (١٦) .

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ
مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا
وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ١٧

گفتند ای پدرماهرآئینه ماشروع کردیم در مسابقه وگذاشتیم یوسف را نزدیك رخت خویش پس بِخُورد او راگرگ نیستی توباور دارندهٔ ما اگرچه باشیم راستگو (١٧) .

وَجَآءُو عَلٰى قَمِيصِهٖ بِدَمٍ كَذِبٍ ۚ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ
لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا ۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۖ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ
عَلٰى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

وآوردند برپیراهن او خون دروغ را یعقوب گفت نه، بلکه آراسته است برای شما نفس شماتدبیری را پس کارمن صبر نیك است وخدامدد طلبیده می شود از وی برآنچه شما بیان می کنید (١٨) .

وَجَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا۟ وَارِدَهُمْ فَأَدْلٰى دَلْوَهٗ ۖ قَالَ
يٰبُشْرٰى هٰذَا غُلٰمٌ ۚ وَأَسَرُّوهُ بِضٰعَةً ۚ وَاللّٰهُ عَلِيمٌۢ
بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

وآمد کاروانی پس فرستادند سقای (یعني آب آور) خودرا پس انداخت دَلوِخود گفت ای مژده من این نوجوانی است واهل قافله پنهان ساختند اوراسرمایهٔ دانسته وخداداناست بآنچه می کردند (١٩) .

وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍۭ بَخْسٍ دَرٰهِمَ مَعْدُودَةٍ ۚ وَكَانُوا۟ فِيهِ
مِنَ الزّٰهِدِينَ ﴿٢٠﴾

و (برادران) فروختندش به بهای ناقص درهمی چند شمرده شده وبودند دربارهٔ یوسف ازبی رغبتان (٢٠) .

وَقَالَ الَّذِى اشْتَرٰىهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهٖٓ أَكْرِمِى مَثْوٰىهُ
عَسٰىٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهٗ وَلَدًا ۚ وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ
فِى الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهٗ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۚ وَاللّٰهُ غَالِبٌ
عَلٰىٓ أَمْرِهٖ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

و گفت شخصی که خرید یوسف رااز اهل مصر بِزَنِ خود گرامی دارجای اورا شاید که نفع دهد مارا یافرزند گیریم اورا وهمچنین قراردادیم یوسف را درآن سرزمین وتا بیا موزیم اورا ازعلم تاویل الاحادیث وخداتواناست برمراد خود ولیکن اکثر مردمان نمیدانند (٢١) .

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهٗٓ اٰتَيْنٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذٰلِكَ
نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾

وچون رسید یوسف به نهایتِ قوتِ خود دادیم وی را دانائی و علم وهمچنین جزامیدهیم نیکوکاران را (٢٢) .

وَرٰوَدَتْهُ الَّتِى هُوَ فِى بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهٖ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوٰبَ
وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۚ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ ۖ إِنَّهٗ رَبِّىٓ أَحْسَنَ مَثْوَاىَ ۖ
إِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُونَ ﴿٢٣﴾

طلب کرد یوسف را زنی که او درخانه اش بود ازنفس او (واین کنایت ازطلب جماع است) وبِبَست درهارا و گفت پیش آ گفت پناه برخدا بیشك اومولای من است نیکوساخت جایگاه

مرا[(١)] هرآئينه رستگارنمى شوند ظالمان (٢٣) .

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ ۚ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَآ اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ ؕ
كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْٓءَ وَالْفَحْشَآءَ ؕ اِنَّهٗ مِنْ
عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ﴿٢٤﴾

وهرآئينه قصد كردآن زن بسوى يوسف وقصد كردى يوسف بسوى او ا گر نه بودآنكه ديد يوسف دليل پروردگار خودرا ، چنين كرديم تابازگردانيم ازوى بدى وبى حيائى را هرآئينه وى از بندگان مخِلص ماست (٢٤) .

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيْصَهٗ مِنْ دُبُرٍ وَّاَلْفَيَا
سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ ؕ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ
سُوْٓءًا اِلَّآ اَنْ يُّسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿٢٥﴾

وبايكديگرسبقت كردند بسوى دروازه وبدريدآن زن پيراهن يوسف را از پشت ويافتند شوهر زن رانزديك دروازه گفت چيست جزاى كسيكه خواسته باشد باهل توكاربد را مگر آنكه بزندان انداخته شود يا عقوبتى درد دهنده (٢٥) .

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِيْ عَنْ نَّفْسِيْ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا ۚ
اِنْ كَانَ قَمِيْصُهٗ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ
وَهُوَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ﴿٢٦﴾

يوسف گفت اين زن خواست مرااز نفس من وگواهى داد گواهى از قبيلهٔ زن كه ا گر هست پيراهن يوسف دريده از جلو ، پس اين زن راست گفته است ويوسف ازدروغ گويانست (٢٦) .

وَاِنْ كَانَ قَمِيْصُهٗ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ
الصّٰدِقِيْنَ ﴿٢٧﴾

وا گر هست پيراهن او دريده ازپشت ، پس اين زن دروغ گفته است ويوسف ازراست گويان است (٢٧) .

فَلَمَّا رَاٰ قَمِيْصَهٗ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهٗ مِنْ كَيْدِكُنَّ ؕ اِنَّ
كَيْدَكُنَّ عَظِيْمٌ ﴿٢٨﴾

پس شوهرش چون ديدپيراهن اورا دريده ازپشت ، گفت اين قضيه ازمكر شما زنان است هرآئينه مكرشما زنان بزرگ است (٢٨) .

---

(١) يعنى خيانت اونتوانم كرد .

يُوْسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا ۟ وَاسْتَغْفِرِيْ لِذَنْۢبِكِ ۚ اِنَّكِ
كُنْتِ مِنَ الْخٰطِـِٕيْنَ ﴿٢٩﴾

ای یوسف درگذر ازین ماجرا وای زن
طلب آمرزش کن برای گناه خود هرآئینه
تو بوده ای ازخطا کنند گان (٢٩) .

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِيْنَةِ امْرَاَتُ الْعَزِيْزِ تُرَاوِدُ فَتٰىهَا
عَنْ نَّفْسِهٖ ۚ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ۭ اِنَّا لَنَرٰىهَا
فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿٣٠﴾

و گفتند زنانی چند در شهر که زن عزیز
می طلبد نوجوان خودرا ازنفس او
هرآئینه دردلش جاکرده است از روی
دوستی هرآئینه مامی بینیم اورا
در گمراهی ظاهر (٣٠) .

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ وَاَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَاً
وَّاٰتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّيْنًا وَّقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ ۚ فَلَمَّا
رَاَيْنَهٗٓ اَكْبَرْنَهٗ وَقَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ ۡ وَقُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا هٰذَا بَشَرًا ۭ
اِنْ هٰذَآ اِلَّا مَلَكٌ كَرِيْمٌ ﴿٣١﴾

پس چون شنیدزن عزیزغیبت ایشانرا
قاصد فرستاد بسوی ایشان و مهیا کرد
برای ایشان مجلسی وداد هریکی را
ازایشان کاردی و گفت ای یوسف بیرون
آ براین زنان پس چون بدیدَندَش بزرگ
یافتندش وبِبُرِیدند دستهای خویش وگفتند
پاك است خدا، نیست این نوجوان
بشری، نیست این شخص مگر فرشتهٔ
گرامی (٣١) .

قَالَتْ فَذٰلِكُنَّ الَّذِيْ لُمْتُنَّنِيْ فِيْهِ ۭ وَلَقَدْ رَاوَدْتُّهٗ عَنْ نَّفْسِهٖ
فَاسْتَعْصَمَ ۭ وَلَىِٕنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَآ اٰمُرُهٗ لَيُسْجَنَنَّ
وَلَيَكُوْنًا مِّنَ الصّٰغِرِيْنَ ﴿٣٢﴾

زن عزیز گفت این ست آنکه ملامت کرده
بودید مرا در عشق وی وهرآئینه طلبیدم
ازاونفس اورا پس نگاه داشت خودرا
وا گر نکند آنچه می فرمایم اورا البته
بزندان انداخته شود والبته باشداز
خوارشدگان (٣٢) .

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَيْهِ ۚ
وَاِلَّا تَصْرِفْ عَنِّيْ كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَاَكُنْ
مِّنَ الْجٰهِلِيْنَ ﴿٣٣﴾

یوسف گفت ای پروردگار من زندان
دوست تراست نزد من ازآنچه میخوانند
مرابسوی آن وا گر توبازنداری ازمن
فریب این زنان را البته میل کنم بایشان
وباشم ازنادانان (٣٣) .

فَاسْتَجَابَ لَهٗ رَبُّهٗ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ ۭ اِنَّهٗ هُوَ

پس قبول کرد دعای اورا پروردگار او

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

پس بازداشت ازیوسف فریب ایشان را هرآئینه وی شنوای داناست (٣٤) .

ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾

بازظاهر شدآن جماعت را بعد ازآن که دیده بودند نشانه ها که البته بزندان درآورند اوراتامدتی[١] (٣٥) .

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ ۖ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا ۖ
وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ ۖ
نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ ۖ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

وداخل شدند بزندان همراه یوسف دوجوان یکی ازایشان گفت هرآئینه بخواب می بینم خودرا که آب گیرم ازانگور وديگری گفت که هرآئینه بخواب می بینم خودرا که برداشته ام برسرخود نانی که مرغان ازآن میخورند خبردارکن مارا به تعبیر این خواب هرآئینه مابینیم ترا ازنیکوکاران (٣٦) .

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ
قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ۚ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي ۚ إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ
قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

گفت نخواهدآمد بشماهیچ طعامی که داده می شوید آن رامگر خبردارکنم شمارا به تعبیر آن پیش ازآنکه بیاید به شما این تعبیرازآن قبیل ست که آموخته است مرا پروردگار من هرآئینه من ترك کردم کیش قومی که ایمان نمی آرند بخدا وایشان بآخرت اعتقادندارند (٣٧) .

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۚ مَا كَانَ
لَنَا أَن نُّشْرِكَ بِاللَّهِ مِن شَيْءٍ ۚ ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا
وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

وپیروی کردم کیش پدران خودرا، ابراهیم واسحق ویعقوب نشایدمارا که شریك خدا مقررکنیم چیزی را، این از فضل خداست برما وبرمردمان ولیکن بیشترمردمان شکرنمی کنند (٣٨) .

---

(١) یعنی مشورت کردند که یوسف رابزندان باید کرد تانزدِ مردمان برائت زلیخاظاهر شود .

يٰصَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَاَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُوْنَ خَيْرٌ اَمِ اللّٰهُ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۟ (٣٩)

ای دویار زندان آیامعبودان پراکنده
بهتراند یا خدا یکتای غالب (٣٩) .

مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖٓ اِلَّآ اَسْمَآءً سَمَّيْتُمُوْهَآ اَنْتُمْ
وَاٰبَآؤُكُمْ مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ ۭ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ ۭ
اَمَرَ اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّآ اِيَّاهُ ۭ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ (٤٠)

عبادت نمی کنید بغیرازخدا مگر نام هائی
چندرا که نام نهاده اید آنها را شماوپدران
تان نفرستاده است خدا برآنها هیچ دلیلی
نیست فرمانروائی مگر خدارا فرمودکه
عبادت مکنید مگر فقط وی را این ست
کیشِ درست ولیکن بیشتر مردمان
نمی‌دانند (٤٠) .

يٰصَاحِبَيِ السِّجْنِ اَمَّآ اَحَدُكُمَا فَيَسْقِيْ رَبَّهٗ خَمْرًا ۚ
وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَاْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَّاْسِهٖ ۭ قُضِيَ
الْاَمْرُ الَّذِيْ فِيْهِ تَسْتَفْتِيٰنِ ۟ (٤١)

ای دو یارِ زندان امّایکی ازشما پس
بنوشاند مولای خودرا شراب واماآن
دیگر پس بردارکرده شود پس بخورند
مرغان ازسراو فیصله کرده شدکاری که
دروی سوال می کنید (٤١) .

وَقَالَ لِلَّذِيْ ظَنَّ اَنَّهٗ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِيْ عِنْدَ
رَبِّكَ ۡ فَاَنْسٰىهُ الشَّيْطٰنُ ذِكْرَ رَبِّهٖ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ
بِضْعَ سِنِيْنَ (٤٢)

وگفت یوسف به شخصی که دانسته بود
که خلاص یابنده است ازآن دوکس
یادکن مرانزدِ مولای خود پس شیطان
فراموش گردانید ازخاطروی که
یادکندپیش مولای خودپس ماند یوسف
درزندان چند سال (٤٢) .

وَقَالَ الْمَلِكُ اِنِّىْٓ اَرٰى سَبْعَ بَقَرٰتٍ سِمَانٍ يَّاْكُلُهُنَّ
سَبْعٌ عِجَافٌ وَّسَبْعَ سُنْۢبُلٰتٍ خُضْرٍ وَّاُخَرَ يٰبِسٰتٍ ۭ يٰٓاَيُّهَا
الْمَلَاُ اَفْتُوْنِيْ فِيْ رُءْيَايَ اِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُوْنَ (٤٣)

وگفت پادشاه هرآئینه من بخواب می‌بینم
که هفت گاو فربه میخورند آن هارا هفت
گاولاغر ومی بینم هفت خوشه سبزرا
وهفت خوشهٔ دیگر خشك رااَی جماعت
جواب دهیدمرا دربارهٔ خوابِ من ا گر
خواب را تعبیر می گوئید (٤٣) .

قَالُوْٓا اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ ۚ وَمَا نَحْنُ بِتَاْوِيْلِ الْاَحْلَامِ بِعٰلِمِيْنَ (٤٤)

گفتند این خوابهای شوریده است
ومانیستیم به تعبیر خوابهای شوریده دانا
. (٤٤)

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

وگفت آنکه نجات یافته بود ازآن دوکس وبیاد آورد بعد مدتی من خبردهم شمارا به تعبیر این خواب پس بفرستیدمرا[1] (٤٥) .

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

گفت ای یوسف ای راست گو جواب دِه مارا درین خواب که هفت گاوِفربه میخورند ایشان را هفت گاو لاغر وهفت خوشهٔ سبز وهفت خوشهٔ دیگر خشك، بُوَد که من بازگردم بسوی مردمان تاایشان بدانند(٤٦) .

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾

گفت زراعت کنید هفت سال پَی درپَی برعادت خودپس آنچه بدرویدبگذاریدش درخوشهٔ آن مگراند کی ازآنچه بخورید (٤٧) .

ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾

باز بیاید بعدازآن هفت سالِ سخت بخورند آنچه سابق ذخیره نهاده بودید برای آنها مگر اندکی ازآنچه باحتیاط نگاه دارید (٤٨) .

ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾

بازبیاید بعدازآن سالی که دروباران فرستاده شود برمردمان، ودروآب گیرندازانگور وغیرآن[2] (٤٩) .

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ

و گفت پادشاه بیارید پیش من یوسف را پس چون آمدنزدِ یوسف فرستادهٔ پادشاه گفت بازگرد بسوی مولای خود پس سوال

(١) مترجم گوید پس بسوی یوسف فرستادند وملاقات کرد والله اعلم .

(٢) پادشاه این تعبیر شنیده مشتاق ملاقات یوسف گشت و یوسف علیه السلام مدتی توقف نمودتا برائت ذمه اش ظاهرگردد والله اعلم .

أَيْدِيَهُنَّ ۚ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾

کن اورا چیست حال آن زنان که بریدند دستهای خویش را هرآئینه پروردگار من بحیلهٔ بازیِ ایشان داناست[1] (٥٠).

قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ ۚ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ ۚ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾

گفت پادشاه چه بُودُحال شما وقتی که خواستید یوسف را ازنفس او (یعنی تابلغزانیدش) گفتند پاکی خداراست ندانستیم بریوسف هیچ گناهی، گفت زن عزیز اکنون ظاهر شد سخن راست که من طلبیدم اوراازنفسش وهرآئینه اوازراست گویان است (٥١).

ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾

(گفت یوسف) این همه برای آنست تابداند عزیز که من خیانتِ او نکرده ام غائبانه وبداند که خدا راه نمی نماید خیانت کنندگان را (٥٢).

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي ۚ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥٣﴾

وبه پاکی صفت نمی کنم نفس خودرا هرآئینه نفس بسیارفرماینده است به بدی مگرآنوقت که مهربانی کند پروردگار من هرآئینه پروردگار من آمرزندهٔ مهربانست (٥٣).

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي ۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿٥٤﴾

و گفت پادشاه بیاریدش پیش من تامقرر کنمش خالص برای خدمت خود پس چون سخن گفت بایوسف[2] گفت ای یوسف هرآئینه توامروزپیشِ ماصاحب قدرِامانت داری (٥٤).

---

(١) یعنی شهادت براقرارزلیخابه عفت یوسف پوشیده اند والله اعلم.

(٢) یعنی قابلیت اوشناخت.

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴿٥٥﴾

گفت مقرركن مرا برخزانه های این سرزمین هرآئینه من محافظت کنندهٔ دانایم (۵۵) .

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ ۚ
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاءُ ۖ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

وهمچنین تمکین دادیم یوسف را درآن سرزمین، قرارمی گرفت ازآن سرزمین هرجاکه میخواست، می رسانیم برحمت خود هرکرا خواهیم وضائع نمی کنیم مزدنیکوکاران را (٥٦) .

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

وهرآئینه مزدِ آخرت بهترست آنان را که ایمان آوردند وپرهیزگاری می کردند (۵۷) .

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ
لَهُ مُنكِرُونَ ﴿٥٨﴾

وآمدند[۱] برادران یوسف پس داخل شدند بروی پس بشناخت ایشان راوایشان اوراناشناسابودند (۵۸) .

وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ ۚ أَلَا
تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٥٩﴾

وچون مهیاکرد برای ایشان سامان ایشان را گفت بیاریدپیش من برادرعلّاتی (ناتنی) خودرا که ازپدرشماست آیا نمی بینید که من تمام میدهم پیمانه را ومن بهترین پذیرائی کنندگانم (۵۹) .

فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾

پس اگر نیاوردید اورا پیش من پس هرگز پیمانه نه باشد برای شما نزدِ من وهرگز نزدیك نشوید بمن (٦٠) .

قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾

گفتند اوراازپدرش خواهیم خواست، ماالبته این کار کنندگانیم (٦١) .

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ

وگفت یوسف غلامان خودرا بنهید

(۱) بعد ازآن قحط افتاد در جمیع نواحی مصرو شام اولاد یعقوب را مشقت بسیار رسید بسوی یوسف متوجه شدند والله اعلم .

يَعْرِفُونَهَآ إِذَا انْقَلَبُوٓا إِلٰٓى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾

سرمایه ایشان را درخرجینهای ایشان، شاید ایشان به شناسند آن را چون بازروند باهل خویش بُوَدکه ایشان بازآیند[1] (٦٢) .

فَلَمَّا رَجَعُوٓا إِلٰٓى أَبِيهِمْ قَالُوا يٰٓأَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
فَأَرْسِلْ مَعَنَآ أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحٰفِظُونَ ﴿٦٣﴾

پس چون بازگشتند بسوی پدرخویش گفتند ای پدرِ ما منع کرده شدازما پیمانه پس بفرست باما برادرمارا تاپیمانه گیریم وهرآئینه مانگهبان وی هستیم (٦٣) .

قَالَ هَلْ اٰمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَآ أَمِنْتُكُمْ عَلٰٓى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ ۖ
فَاللّٰهُ خَيْرٌ حٰفِظًا ۖ وَهُوَ أَرْحَمُ الرّٰحِمِينَ ﴿٦٤﴾

گفت یعقوب امین نگیرم شمارا بروی مگر چنانکه امین گرفته بودم شمارا بربرادروی پیش ازین پس خدا بهترست نگاه دارنده واومهربان ترین مهربانان است (٦٤) .

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتٰعَهُمْ وَجَدُوا بِضٰعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ ۖ
قَالُوا يٰٓأَبَانَا مَا نَبْغِي ۖ هٰذِهِ بِضٰعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا ۖ وَنَمِيرُ
أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ۖ ذٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

وچون بگشادند رخت خود یافتندسرمایه خودرا بازگردانیده بایشان گفتند ای پدرماچه می خواهیم بیش ازین این ست سرمایهٔ مابازگردانیده شده بسوی ماپس بازرویم به مَلِك وغله آوریم برای اهل خودو حفاظت کنیم برادر خودرا وزیاده آریم پیمانه یك شتروآنچه آورده ایم پیمانهٔ اندك است (٦٥) .

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتّٰى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللّٰهِ
لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّآ أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ ۖ فَلَمَّآ اٰتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ
اللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

گفت نه فرستم اوراباشما تاآنکه دهیدمرا عهدی ازخدا که البته بازآرید اورابمن مگر آنکه گرفتارکرده شوید پس چون دادندش عهد خویش یعقوب گفت خدا برآنچه می گوئیم نگهبان است (٦٦) .

وَقَالَ يٰبَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَّاحِدٍ وَّادْخُلُوا مِنْ

و گفت ای پسران من داخل مشوید ازیك

---

(١) یعنی بسبب دادن طعام وبگرفتن سرمایه دیگر بارطمع کنند والله اعلم .

أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ ۖ وَمَا أُغْنِي عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ ۖ
إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۖ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ۖ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

دروازه ودرآئید ازدروازهای پراکنده[1] ودفع نمی کنم ازسرشما چیزی راازقضای خدا، نیست فرمانروائی مگر خدارا بروی توکل کردم وبروی باید که توکل کنند متوکلان (٦٧) .

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي
عَنْهُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ
قَضَاهَا ۚ وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

وچون داخل شدندازآن راه که فرموده بود ایشان را پدرایشان دفع نمی توانست کرد ازسرایشان چیزی راازقضای خدا لیکن سرانجام دادخطری را که در ضمیروی بود وهرآئینه اوبودخداوند دانش بآنچه ماآموخته بودیم اورا ولیکن اکثر مردمان نمی دانند (٦٨) .

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ ۖ قَالَ إِنِّي أَنَا
أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾

وچون داخل شدند بریوسف جای داد بسوی خود برادر تنی خودرا گفت هرآئینه من برادرتوام پس اندوهگین مباش بسبب آنچه میکردند (٦٩) .

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ
أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾

پس وقتی که مهیاکرد برای ایشان سامان ایشان نهاد آوند آب خوردن را درخرجین برادر خود بعد ازآن آواز داد آواز دهنده ای که ای کاروان هرآئینه شما دزدید (٧٠) .

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ ﴿٧١﴾

روبسوی ایشان درآورده گفتندچیست آنچه گم کرده اید (٧١) .

قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ
بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾

گفتند گم کرده ایم پیمانهٔ پادشاه را وبرای کسی که بیاوَرَدش یك بارِ شترباشد ومن باین وعده ضامنم (٧٢) .

(١) یعنی تاچشم زخم نرسد .

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا
كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾

گفتند بخدا قسم هرآئینه دانسته اید که نیامده ایم ماتافسادکنیم درزمین وهرگز نه بوده ایم دزد (٧٣) .

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾

گفتند پس چیست جزای این فعل ا گر دروغ گوباشید (٧٤) .

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَٰلِكَ
نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾

گفتند جزای این فعل کسی است که یافته شود متاع در خرجین اوپس همان شخص باشد جزای او[1] همچنین جزامی دهیم ستم گاران را (٧٥) .

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا
مِن وِعَاءِ أَخِيهِ ۚ كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ ۖ مَا كَانَ
لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ ۚ نَرْفَعُ
دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ ۗ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

پس شروع کرد یوسف به تفحّص خرجینهای ایشان پیش ازخرجین برادر خود بعد ازآن برآورد پیمانه را ازخرجین برادر خود همچنین تدبیر کردیم برای یوسف نمی خواست که اسیر گیرد برادر خودرا بحکم قانون پادشاه لیکن (اسیر گرفتش) به مشیت خدا بلندمی گردانیم مراتب کسی را که خواهیم و بالای هرخداوندِ دانش دانائی هست (٧٦) .

قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ ۚ فَأَسَرَّهَا
يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ ۚ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا ۖ
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾

گفتند ا گر دزدی کند این شخص دور نیست که دزدی کرده بود برادر اوپیش ازین پس پنهان داشت یوسف این سخن را در ضمیر خود وآشکار نه کرد آن را پیش ایشان گفت (دردل خود) شمابدترید در منزلت وخدا دانا است بآنچه وصف می کنید[2] (٧٧) .

---

(١) یعنی اوراغلام گیرند والله اعلم .

(٢) حضرت یوسف بتی ازطلا ازآن جد مادرِی خود بدزدید تا از عبادت صنم بازماند=

قَالُوا يٰٓأَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهٗٓ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهٗ ۚ إِنَّا نَرٰىكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾

گفتند ای عزیز هرآئینه اورا پدریست پیرکلان سال پس بگیریکی را ازما بجای او هرآئینه مامی بینیم ترا ازنیکوکاران (٧٨) .

قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهٗٓ ۙ إِنَّآ إِذًا لَّظٰلِمُونَ ﴿٧٩﴾

گفت پناه بر خدا ازآنکه بگیریم مگر کسی را که یافته ایم متاع خویش را نزدِ او بتحقیق آنگاه ستمگار باشیم (٧٩) .

فَلَمَّا اسْتَيْـَٔسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا ۖ قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوٓا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَّوْثِقًا مِّنَ اللّٰهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُّمْ فِي يُوسُفَ ۖ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتّٰى يَأْذَنَ لِيٓ أَبِيٓ أَوْ يَحْكُمَ اللّٰهُ لِي ۖ وَهُوَ خَيْرُ الْحٰكِمِينَ ﴿٨٠﴾

پس چون ناامید شدند ازوی، تنها رفتند بخلوت مشورت کنان گفت بزرگ ترین ایشان آیاندانسته اید که پدرشما گرفته است برشماعهدی ازخدا وپیش ازین کوتاهی کرده بودید درحق یوسف پس ترك نخواهم کرداین سرزمین را تاوقتیکه اجازه دهدمرا پدرم یا حکم کند خدا مرا واوبهترین حکم کنندگان است (٨٠) .

اِرْجِعُوٓا إِلٰٓى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يٰٓأَبَانَآ إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ ۚ وَمَا شَهِدْنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حٰفِظِينَ ﴿٨١﴾

(ای برادران) باز رویدبسوی پدر خویش پس بگوئید ای پدرماهرآئینه پسر تودزدی کرد و گواهی نه دادیم الاّ بآنچه می‌دانستیم[1] ونه می دانستیم علم غیب را (٨١) .

وَسْـَٔلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِيٓ أَقْبَلْنَا فِيهَا ۖ وَإِنَّا لَصٰدِقُونَ ﴿٨٢﴾

وبپرس دهی که بودیم درآن وازکاروانی که آمده ایم درآن والبته ماراست گویانیم (٨٢) .

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا ۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۖ

گفت (یعقوب) بلکه آراسته کرده است

= یامشابه به این قصه چیزیکه سبب تهمت اوباشد بدزدی، بوقوع آمده بود والله اعلم .

(١) یعنی گفتند "جزآوه من وجد فی رحله فهوجزآوه" والله اعلم .

عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَّأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾

برای شما نفوس شماکاری را پس حال من صبر نیك است امید آنست که خدابیارد پیش من ایشان را همه یك جا هرآئینه اوداناى باحکمت است (٨٣) .

وَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَقَالَ يٰٓأَسَفٰى عَلٰى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنٰهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾

وروبگردانید ازایشان و گفت وای اندوه من بریوسف وسفید شدند دوچشم اوبسبب اندوه پس اوپُر شده بودازغم (٨٤) .

قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتّٰى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهٰلِكِينَ ﴿٨٥﴾

گفتند بخدا همیشه هستی که یادمی کنی یوسف را تاآنکه شوی بیمار یا شوی ازهلاك شدگان (٨٥) .

قَالَ إِنَّمَآ أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِيٓ إِلَى اللّٰهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

گفت جزاین نیست که بیان می کنم غم سختِ و اندوه خودرا به جناب خدا ومی دانم ازجانب خدا آنچه نمی‌دانید (٨٦) .

يٰبَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَا۟يْـَٔسُوا مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ ۚ إِنَّهُ لَا يَا۟يْـَٔسُ مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُونَ ﴿٨٧﴾

ای پسران من بروید پس جستجو کنید از یوسف وبرادراو وناامید مباشید ازرحمت خدا هرآئینه (سخن اینست که) ناامید نمی شوند ازرحمت خدا مگر گروه کافران (٨٧) .

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يٰٓأَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضٰعَةٍ مُّزْجٰىةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا ۖ إِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾

پس چون داخل شدند بریوسف گفتند ای عزیز رسیده است بما واهل ماسختی وآورده ایم سرمایهٔ ناچیز (یعنی اندك) پس تمام دِه مارا پیمانه وصدقه کن برما هرآئینه خدا جزامی دهد صدقه دهندگان را (٨٨) .

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جٰهِلُونَ ﴿٨٩﴾

گفت آیا دانستید قبح آنچه کردید به یوسف و برادرش وقتی که شمانادان بودید (٨٩) .

قَالُوٓا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ ۖ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهٰذَآ أَخِي

گفتند آیابه تحقیق تو یوسفی؟ گفت من

قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ
لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

یوسفم واین برادرمن است هرآئینه منّت نهاد خدا برما هرآئینه (سخن این ست که) هرکه پرهیزگاری کند و صبر نمایدپس خداضائع نمی سازد مزد نیکوکاران را (۹۰) .

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا
لَخَاطِئِينَ ﴿٩١﴾

گفتند قسم به خدا هرآئینه برتری داده است تراخدا برما وهرآئینه ماخطا کننده بودیم (۹۱) .

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ
أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٩٢﴾

گفت هیچ سرزنش نیست برشما امروز بیامرزد خدا شمارا واو مهربان ترین مهربانان است (۹۲) .

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ
بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٣﴾

ببَریداین پیراهن مرا پس بیفکنیدش برچهرهٔ پدرم تاشود بینا وبیارید پیش من اهل خویش را همه یك جا (۹۳) .

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ
يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ ﴿٩٤﴾

وچون جدا شدکاروان (یعنی ازشهر) گفت پدرایشان هرآئینه من می یابم بوی یوسف را ا گر به نقصان عقل نسبت نکنید مرا (۹٤) .

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ﴿٩٥﴾

گفتند بخدا قسم هرآئینه تو درخطای قدیم خودی (۹۵) .

فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا
قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾

پس چون بیامد پیش وی مژده دهنده انداخت پیرهن را برصورت وی پس بینا گشت گفت آیا نه گفته بودم به شما که هرآئینه من میدانم ازجانب خداآنچه نمیدانید (۹٦) .

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿٩٧﴾

گفتند ای پدرماآمرزش طلب کن برای مادرحق گناهان ما هرآئینه ما گنهگاربودیم (۹۷) .

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾

گفت بزودی طلب آمرزش خواهم

کردبرای شما از پروردگار خود هرآئینه اوآمرزندهٔ مهربان است (۹۸) .

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ﴿٩٩﴾

پس چون درآمدند بریوسف (یعنی درخیمه اش واوبرای استقبال برآمده بود) جای داد بسوی خود پدرومادر خودرا گفت درآئیدبمصر ایمن شده ا گرخدا خواسته باشد (۹۹) .

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا ۖ وَقَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا ۖ وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي ۚ إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ ۚ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

وبالا بُرد پدرومادر خودرا برتخت خود وایشان افتادند بسوی او سجده کنان و گفت ای پدرمن این ست تعبیر خواب من که پیش ازین دیده بودم هرآئینه راست ساخت آنرا پروردگار من ونعمت فراوان داد بمن چون بیرون آورد مرا اززندان وآوردشمارا ازصحرا بعد ازآنکه خلاف افگند شیطان میان من ومیان برادران من هرآئینه پروردگار من تدبیر نیك سازنده است چیزی را که میخواهد هرآئینه اوست دانای باحکمت (۱۰۰) .

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۚ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿١٠١﴾

ای پروردگار من دادی مرا پادشاهی وآموختی مرا تاویل احادیث ای پیدا کنندهٔ آسمان ها وزمین توئی کارساز من دردنیا وآخرت مسلمان بمیران مرا ولاحق کن مرا به صالحان (۱۰۱) .

ذَٰلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ۖ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾

(یا محمد) این قصه ازاخبار غیب است وحی می کنیم آن را بسوی تو وتونه بودی نزدایشان چون عزم کردند برمشورت خود توطئه کنان (۱۰۲) .

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

ومسلمان نیستند اکثر مردمان وا گرچه حرص کنی (۱۰۳) .

وَمَا تَسْـَٔلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿١٠٤﴾

وسوال نمی کنی ازایشان برتبلیغ قرآن هیچ مزدی، نیست این مگرپندی جهانیان را (١٠٤) .

وَكَأَيِّن مِّنْ ءَايَةٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَمُرُّونَ
عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾

وبسا نشانه هایند درآسمان ها وزمین می‌گذرند برآن اعراض کنان ازتأمل درآن (١٠٥) .

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾

وایمان نمی آرند اکثر ایشان بخدا مگر شریك او مقررکرده (١٠٦) .

أَفَأَمِنُوٓا۟ أَن تَأْتِيَهُمْ غَٰشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ ٱللَّهِ
أَوْ تَأْتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٠٧﴾

آیاایمن شده اند ازآنکه بیاید بایشان عقوبتی عام از عذاب خدا یابیاید بایشان قیامت ناگهان وایشان آگاه نه باشند (١٠٧) .

قُلْ هَٰذِهِۦ سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ
ٱتَّبَعَنِى ۖ وَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٨﴾

بگواین راه من است می خوانم بسوی خدا باحجت ظاهر، من و پیروان من وپاکی خداراست ونیستم من از مشرکان (١٠٨) .

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِىٓ إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰٓ ۗ
أَفَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ
مِن قَبْلِهِمْ ۗ وَلَدَارُ ٱلْءَاخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠٩﴾

ونه فرستاده ایم پیش ازتو مگر مردانی را که وحی می فرستادیم بسوی ایشان ازاهل ده ها یا سیرنکرده اند درزمین تابه بینند چگونه شد آخرکار آنانکه پیش ازایشان بودند وهرآئینه سرای آخرت بهترست متقیان را آیانمی فهمید (١٠٩) .

حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسْتَيْـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا۟ جَآءَهُمْ
نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَن نَّشَآءُ ۖ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ ٱلْقَوْمِ
ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾

(مهلت دادیم) تاوقتیکه چون نا امید شدند پیغامبران وگمان کردند قوم ایشان که بدروغ وعده کرده شده بایشان آمد بایشان نصرت ماپس نجات داده شدهرکرا خواستیم وبازداشته نمی شود عذاب ماازگروه ستمگاران (١١٠) .

لَقَدْ كَانَ فِى قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ ۗ مَا كَانَ

هرآئینه هست درقصه پیغامبران پندی

حَدِيثًا يُّفْتَرٰى وَلٰكِنْ تَصْدِيْقَ الَّذِيْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ
تَفْصِيْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَّهُدًى وَّرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ﴿١١١﴾

خداوندانِ خِرَدرا نیست قرآن سخنی که بدروغ بربافته شود ولیکن هست باوردارندهٔ آنچه پیش ازوی هست وبیان کنندهٔ هرچیز وهدایت وبخشایش مسلمانان را (١١١) .

سُوْرَةُ الرَّعْدِ

سوره رعدمدنی است وآن چهل وسه آیت وشش رکوع است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان .

الٓمّٓرٰ تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ وَالَّذِيْٓ اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ الْحَقُّ
وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿١﴾

الٓمّٓرٰ این ها آیاتِ قرآنند وآنچه فروفرستاده شداز پروردگار تو راست است ولیکن اکثر مردمان ایمان نمی آرند (١) .

اَللّٰهُ الَّذِيْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى
الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۭ كُلٌّ يَّجْرِيْ لِاَجَلٍ مُّسَمًّى ۭ
يُدَبِّرُ الْاَمْرَ يُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاۗءِ رَبِّكُمْ تُوْقِنُوْنَ ﴿٢﴾

خداآنست که برداشت آسمانهارا بغیر ستون ها که بینید آنِ را بعد ازآن مستقرشد برعرش ومسخّر کرد خورشید وماه را هریکی سیر میکند بمیعادی معین تدبیر کارمی نماید بیان می کندنشانه هارا تاشما به ملاقات پروردگار خودیقین آرید (٢) .

وَهُوَ الَّذِيْ مَدَّ الْاَرْضَ وَجَعَلَ فِيْهَا رَوَاسِيَ وَاَنْهٰرًا ۭ وَمِنْ
كُلِّ الثَّمَرٰتِ جَعَلَ فِيْهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي الَّيْلَ النَّهَارَ ۭ
اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ﴿٣﴾

واوآنست که گسترد زمین را وآفرید در آن کوه ها ونهرها را واز هرنوع میوه آفرید درزمین دوقسم (ترش و شیرین خوب وبد) می پوشاند شب رابروز هرآئینه درین نشانه هاست قومی را که تَفکّر می‌کنند (٣) .

وَفِي الْاَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجٰوِرٰتٌ وَّجَنّٰتٌ مِّنْ اَعْنَابٍ وَّزَرْعٌ وَّنَخِيْلٌ
صِنْوَانٌ وَّغَيْرُ صِنْوَانٍ يُّسْقٰى بِمَاۗءٍ وَّاحِدٍ ۣ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا
عَلٰي بَعْضٍ فِي الْاُكُلِ ۭ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ ﴿٤﴾

ودرزمین تکه های مختلف پیوسته بایکدیگراست وبوستانهائی از درختانِ انگور و کشت زارست ودرختان خرمای بعضی بسیارپُر شاخ و بعضی غیرآن، آبیاری می شوند به یك آب وبرتری می